



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مسائل - مسئله دوم: اجمال مخصص - مقام دوم: شبهه مصداقیه -
شبهه مصداقیه در عموم و خصوص من وجه - احتمال دوم: دخول
در بابت تعارض - احتمال سوم: دخول در باب تراحم

تاریخ: ۱ دی ۱۴۰۰
مصادف با: ۱۷ جمادی الاولی ۱۴۴۳

جلسه: ۵۳
سال سیزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در جایی که نسبت بین دو دلیل عموم و خصوص من وجه باشد می‌خواهیم ببینیم اگر شبهه مصداقیه مخصص پیش بیاید چه باید کرد؟ درباره این فرض سه احتمال داده شد. احتمال اول که مورد بررسی قرار گرفت این بود که این مورد را از موارد اجتماع امر و نهی بدانیم. گفته شد که بر اساس آنچه که در مسئله اجتماع امر و نهی اختیار کردیم اینجا می‌توانیم بگوییم در مورد فرد مشکوک تمسک به عام جایز است.

احتمال دوم: دخول در باب تعارض

احتمال دوم اینکه ماده اجتماع را داخل در باب متعارضین قرار دهیم، زیرا تعارض بین دو دلیل هم می‌تواند فی الجمله باشد و هم بالجمله. تعارض بالجمله مثل اینکه یک دلیل بگوید «اکرم العلماء» و دلیل دیگر بگوید «لا تکرّم العلماء»؛ اما ممکن است تعارض فی الجمله باشد مثل مواردی که بین دو دلیل، عموم و خصوص من وجه است، در «اکرم العلماء» و «لا تکرّم الفساق»، در ماده اجتماع، بین این دو دلیل تعارض پیش می‌آید، اما در ماده افتراق چه از ناحیه دلیل اول و چه از ناحیه دلیل دوم تعارضی وجود ندارد، در ماده اجتماع است که این تعارض خودش را نشان می‌دهد. اگر عالمی فاسق باشد به مقتضای «اکرم العلماء» باید اکرام شود و به مقتضای «لا تکرّم الفساق» نباید اکرام شود. بر این اساس باید سراغ قواعد باب تعارض برویم.

فرض اول: در باب تعارض قاعده اولیه تساقط است، زیرا هر یک از این دو دلیل تا زمانی که بینشان تعارض نبود حجیت داشتند اما وقتی بین آنها تعارض پیش می‌آید، چاره‌ای جز تساقط نیست. عالم فاسق که هم علمش و هم فسقش محرز است و هیچ شکی در آن راه ندارد، از طرفی طبق دلیل «اکرم العلماء» باید اکرام شود و از سوی دیگر به خاطر فسقش نباید اکرام شود و دیگر راهی باقی نیست که در مواجهه بین این دو دلیل یکی را بر دیگری ترجیح دهیم یا به هر دو عمل کنیم، زیرا فرض این است که امکان عمل به هر دو نیست و مرجحی نیز در کار نیست، پس چاره‌ای جز تساقط باقی نمی‌ماند. بعد از تساقط نیز باید به اصول عملیه رجوع کنیم و اصول عملیه به حسب موارد فرق می‌کند، در جایی که دوران بین وجوب و حرمت باشد مثل مثالی که گفتیم چاره‌ای جز تخییر نیست. در جایی هم که دوران بین وجوب و غیر وجوب باشد مثل اینکه از یک طرف می‌گوید «اکرم العلماء» و دلیل دیگر می‌گوید «لا یجب الاکرام الفساق» اینجا دوران بین وجوب و غیر وجوب است، طبعاً اصل عملی در این مورد براءت است.

حال اگر ما در فسق این شخص شک کنیم، (گفتیم شبهه صداقیه مخصص مورد بحث است)، یعنی عالم بودن او مسلم است و ما احراز کردیم علم او را، لکن الان شک داریم در اینکه این شخص فاسق است یا خیر؟ باید ببینیم آیا هر دو دلیل جریان پیدا می‌کنند یا یکی از این دو دلیل؟

سراغ «اکرم العلماء» می‌آییم، به مقتضای «اکرم العلماء» این شخص باید اکرام شود، زیرا فرض این است که عالم بودنش احراز شده، لذا موضوع محرز است، پس حکم جریان پیدا می‌کند. اما دلیل دیگر که می‌گوید «لا تکرّم الفساق» اگر بخواهد جریان پیدا کند مبتنی بر احراز موضوع است و اینجا فرض این است که فسق این شخص مورد تردید است، یعنی ما شک داریم این شخص فاسق است یا نیست؟ بنابراین وجهی برای جریان دلیل دوم وجود ندارد. پس ما می‌مانیم و یک دلیل که آن هم دلیل اول است یعنی «اکرم العلماء»، پس منعی از رجوع به دلیل عام در این فرض نیست. این در صورتی است که ما بخواهیم بنابر مقتضای قاعده اولیه در باب تعارض عمل کنیم، یعنی بنابر اینکه بگوییم دو دلیل متعارض تساقط می‌کنند.

فرض دوم: اما اگر بنا بر قاعده ثانویه و اخبار علاجیه بخواهیم مسئله را مورد بررسی قرار دهیم باید ببینیم آیا آن مرجحاتی که در اخبار علاجیه بیان شده اینجا وجود دارد یا خیر؟ مثلا در همین ماده اجتماع دو دلیل، یعنی عالم فاسق اگر یکی از دو دلیل واجد یکی از جهات ترجیح مذکور در اخبار علاجیه بود قطعا آن دلیل بر دلیل دیگر تقدم پیدا می‌کند. اگر بنا بر ترجیح باشد، طبعا در مورد فرد مشکوک که ما فسق او را احراز نکردیم باید ببینیم جهت ترجیح در کدام یک از این دو دلیل وجود دارد؟ اگر مثلا دلیل لا تکرّم الفساق واجد یکی از مرجحات بود، قهرا این دلیل در مورد این شخص معیار قرار می‌گیرد به مقتضای ترجیح دلیل «لا تکرّم الفساق» معلوم می‌شود آنچه که از دلیل عام اراده شده یا به تعبیر دیگر مراد جدی از دلیل عام «کل عالم» نیست، بلکه عالمان غیر فاسق منظور هستند، قهرا اگر یک عنوان جدیدی برای عام پیدا شود و ما بگوییم از «اکرم العلماء» در حقیقت اراده شده «اکرم العالم غیر الفاسق» پس باید این عنوان نیز احراز شود. یعنی عالم غیر فاسق احراز شود تا عام جریان پیدا کند، لذا ما در مورد فرد مشکوک الفسق اساسا تردید داریم که آیا عنوان عالم غیر فاسق که موضوع دلیل عام است، محقق شده یا خیر و چون شک در موضوع عام داریم لذا دلیل عام نیز نمی‌توانید جریان پیدا کند.

پس طبق این فرض که با مراجعه به اخبار علاجیه ترجیح با دلیل مخصص باشد، ما نه می‌توانیم به دلیل عام رجوع کنیم و نه به دلیل خاص، به دلیل خاص یعنی «لا تکرّم الفساق» نمی‌توانیم رجوع کنیم زیرا فاسق بودن این شخص محرز نیست، به دلیل عام نمی‌توانیم رجوع کنیم زیرا به واسطه ترجیح «لا تکرّم الفساق» کأنه مراد از عام نیز عالمان غیر فاسق است و اگر بخواهیم کسی را اکرام کنیم باید احراز کنیم که هم عالم است و هم غیر فاسق؛ و از آنجا که فرد مشکوک الفسق نمی‌تواند این عنوان برای او احراز شود پس به دلیل عام نیز نمی‌توان رجوع کرد. این در صورتی است که ما مورد را از موارد باب تعارض بدانیم که ملاحظه کردید طبق یک فرض در باب تعارض می‌توانیم به عموم عام در مورد فرد مشکوک تمسک کنیم و در یک فرض نمی‌توانیم به عموم عام رجوع کنیم.

احتمال سوم: دخول در باب تراحم

احتمال سوم این است که این مورد را داخل در باب تراحم قرار دهیم. یعنی بگوییم ماده اجتماع دو دلیل موردی است که دو دلیل در آن تراحم دارند نه تعارض، فرق باب تعارض و تراحم هم معلوم است، در باب تعارض مشکل به مرحله جعل و تشریح بر

می‌گردد اما در باب تزاحم اشکال به مرحله امتثال مربوط است. دخول در باب تزاحم ببریم معنایش این است که دلیل اول اقتضای وجوب اکرام در همه مصادیق عالم را دارد. دلیل دوم نیز اقتضای حرمت اکرام در تمام مصادیق را دارد. حال در فرد مشکوک چه باید بکنیم؟ اینجا نیز دو فرض قابل تصور است و دو احتمال می‌توانیم بیان کنیم:

احتمال اول: اینکه مبنای ما در باب تزاحم این باشد که ما هر دو حکم را فعلی بدانیم. زیرا اختلاف است که آیا در دو دلیل متزاحم، حکم هر دو به فعلیت رسیده است یا یک نحوه ترتب و طولیت در آن مطرح است؟ اگر ما گفتیم هر دو حکم فعلیت دارند، چنانچه برخی از اهل تحقیق بر این باورند، در این صورت این دو دلیل در ماده اجتماع فعلیت پیدا کرده‌اند یعنی هم «اکرم العلماء» نسبت به این فرد فعلیت پیدا کرده و طبق آن همه عالمان واجب الاکرامند و هم «لا تکرّم الفساق» در مورد این فرد فعلیت پیدا کرده، زیرا فرض این است که این فاسق است و حکم در مورد او به فعلیت رسیده است.

در جایی که دو حکم فعلی باشند، با توجه به اینکه مکلف امکان امتثال هر دو را ندارد، (این نمی‌تواند هم به «اکرم العلماء» عمل کند و هم به «لا تکرّم الفساق» عمل کند.) اگر یکی از دیگری مهمتر بود، قهرا از باب الایم فالایم به آن دلیلی که اهم است اخذ می‌شود و دلیل دیگر کنار گذاشته می‌شود و اگر اهم و مهم در کار نبود و هر دو یکسان بودند چاره‌ای جز تخییر نیست.

حال طبق این مبنا در مورد فرد مشکوک الفسق، «اکرم العلماء» فعلیت پیدا کرده ولی فعلیت آن منوط به احراز عنوان عالم است و فرض هم این است که عالم بودن این شخص احراز شده. پس مشکلی در شمول حکم «اکرم العلماء» نسبت به فرد مشکوک وجود ندارد، مصداق عالم است، تردیدی هم در عالم بودن او نیست، بنابراین منعی برای شمول «اکرم العلماء» نسبت به این فرد وجود ندارد.

اما از آن طرف «لا تکرّم الفساق» نسبت به تمام مصادیق خودش فعلی است، ولی باید مصداق بودن یک فرد برای موضوع دلیل دوم احراز شود، لذا اگر این موضوع و عنوان احراز نشد، دیگر کأنه دلیل دوم و حکم دوم فعلیت پیدا نکرده، در «لا تکرّم الفساق» فعلیت در مورد کسانی است که فسقشان احراز شده باشد، لذا در مورد فرد مشکوک الفسق کأنه حکم دوم فعلیت ندارد. پس ما اینجا یک حکم فعلی داریم و یک حکم غیر فعلی. آن حکمی که فعلی است «اکرم العلماء» و وجوب اکرام است. آن حکمی که فعلی نیست تحریم اکرام فاسقان است. لذا ما به دلیل اول یعنی آن حکم فعلی اخذ می‌کنیم. پس نتیجه این می‌شود که تمسک به عام در شبهه مصداقیه جایز است.

احتمال دوم: یک مبنای دیگری در باب تزاحم وجود دارد که طبق آن مبنا نتیجه متفاوت می‌شود. تا اینجا روی مبنای اول بحث داشتیم که بر اساس آن متزاحمین هر دو فعلیت دارند، اما ممکن است مبنای ما این باشد که در هر دو مقتضی حکم وجود دارد، لکن فعلیت تابع اقتضایی است که قوی‌تر است. به عبارت دیگر بر اساس این مبنا هر دو حکم فعلیت ندارند. در متزاحمین یک حکم فعلی است که تابع اقوایت اقتضاء در آن حکم است. یعنی آن حکمی که مغلوب قوت اقتضاء حکم دیگر می‌شود کأنه در مرحله انشاء باقی می‌ماند، یعنی حکم انشایی به آن تعلق گرفته، و حکم فعلی در کار نیست. بر این اساس باید ببینیم مقتضی اقوی در کدام یک از این دو است؟ آیا «اکرم العلماء» از نظر اقتضاء قوی‌تر است یا «لا تکرّم الفساق»؟ حال اگر فرض کنیم مقتضی اقوی همان «لا تکرّم الفساق» باشد به دلیل اقوی بودن در ظهور یا قرینه بودن نسبت به دلیل دیگر، در این صورت در ماده اجتماع، یعنی

«عالم فاسق» که هم عالم بودنش محرز است و هم فاسق بودنش، حکم عام نسبت به این فرد به فعلیت نمی‌رسد، بلکه تنها حکم فعلی عبارت است از «لا تکرّم الفساق».

حال ببینیم در مورد فرد مشکوک چه اتفاقی می‌افتد. یعنی فردی که عالم بودنش محرز است اما فسقش مشکوک است. اینجا قهرا نمی‌توانیم به عموم عام تمسک کنیم، زیرا درست است «اکرم العلماء» اقتضاء عموم و شمول دارد ولی این عموم و شمول در مورد همه افراد به فعلیت نرسیده. از نظر حکم انشایی عمومیت و شمول نسبت به همه افراد وجود دارد، اما از نظر فعلیت این نسبت به برخی از افراد خودش فعلیت پیدا کرده و آن هم عالمان غیر فاسق است، عام فقط نسبت به عنوانی که توصیف شده به غیر خاص فعلیت دارد، زیرا نسبت به آن مقداری که خاص آن را خارج کرده، مغلوب اقواییت اقتضای دلیل خاص شده. پس فعلیتش محدود است، پس «اکرم العلماء» دلالت می‌کند بر وجوب اکرام عالمانی که فاسق نیستند و فعلیت فقط در مورد اینها ثابت است. اگر فعلیت حکم عام فقط در مورد کسانی ثابت شود که عالم باشند و فاسق نباشند، نمی‌توانیم فرد مشکوک را مشمول حکم عام قرار دهیم. پس نه به دلیل خاص می‌توانیم در مورد این فرد اخذ کنیم و نه به دلیل عام. یعنی تمسک به عام در شبهه مصداقیه طبق این مبنا جایز نیست.

خلاصه تنبیه اول

پس محصل تنبیه اول این شد که اگر بین دلیل عام و دلیل خاص، عموم و خصوص مطلق نباشد بلکه عموم و خصوص من وجه باشد سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه این را داخل در مسئله اجتماع امر و نهی بدانیم.

احتمال دوم اینکه ما این را داخل در باب تعارض بدانیم.

احتمال سوم اینکه ما این را داخل در باب تراحم بدانیم.

ملاحظه کردید که در هر سه فرض و احتمال، تکلیف ما در رابطه با فرد مشکوک چیست. فردی که از نظر مصداقی شک داریم که آیا مصداق خاص است یا نیست، در بعضی از موارد یا طبق بعضی مبانی تمسک به عام جایز است و در بعضی از موارد یا طبق برخی مبانی تمسک به عام جایز نیست. هذا تمام الکلام فی التنبیه الاول.

بحث جلسه آینده

اما تنبیه دوم که در گذشته نیز یک اشاره اجمالی به آن داشتیم این است که آیا می‌توانیم به کمک اصل عملی مصداق را در شبهات مصداقیه احراز کنیم یا خیر؟ یعنی بعد از اینکه دست ما از دلیل لفظی کوتاه شد و نه به «اکرم العلماء» توانستیم تمسک کنیم و نه به «لا تکرّم الفساق» آیا می‌توانیم به کمک اصل عملی احراز کنیم مصداق را، آنگاه رجوع به دلیل کنیم؟ این مطلبی است که انشاء الله در جلسه آینده ما این را دنبال خواهیم کرد.

ساده ترین عبادت

درباره زبان و آفات و خطراتی که زبان دارد مطالب فراوانی گفته شده و حضرات ائمه معصومین(ع) بر مراقبت از این عضو بسیار کوچک به طور جدی تأکید کردند و به یک معنا این عضو کوچک است که می‌تواند باعث راحتی سایر اعضا شود یا اعضا دیگر را گرفتار کند. رسول گرامی اسلام می‌فرماید: «الا اخبركم بايسر العباده و اهونها على البدن، الصمت و حسن الخلق»؛^۱ آیا به شما خبر دهم که ساده‌ترین عبادت‌ها و راحت‌ترین عبادت‌ها برای بدن انسان کدام است. سکوت و خوش اخلاقی.

مسئله عبادت از مهمترین وجوه تقرب انسان به خداوند است، حال ما یک عبادت به معنای خاص داریم که همین مناسک و اعمالی است که اشکال و اذکار مختلفی دارد و یک عبادت به معنای عام داریم که بر اساس آن همه وجوه زندگی انسان می‌تواند عبادت باشد. اتفاقاً توجه به این جهت که انسان همه اعمال زندگیش را در مسیر عبادت خداوند قرار دهد خیلی مهم است. عبادت به معنای خاص گاهی واجب است و گاهی مستحب، طبیعتاً آن اعمال یک سختی‌هایی ممکن است برای انسان داشته باشد و اینکه بخواهد نماز بخواند یا روزه بگیرد یا برخی دعاها یا زیارات، ممکن است مشقت داشته باشد مخصوصاً در دایره مستحبات، اما پیامبر گرامی اسلام به زیبایی امکان عبادت را برای همگان آن هم به نحوی که آسان و راحت باشد بیان کردند.

می‌گویند: می‌خواهید شما را به ساده‌ترین عبادت‌ها راهنمایی کنیم؟ ساده‌ترین عبادت‌ها سکوت و خوش خلقی است. البته به یک معنا اینها از سخت‌ترین‌ها است. زیرا انسان که سخن می‌گوید اغراض مختلفی دارد. نوعاً انسان‌ها دوست دارند دیده شوند، مورد توجه قرار گیرند و مهمترین ابزار آن نیز زبان است. حال طبیعتاً در این مسیر خیلی حرفها زده می‌شود، این عضو کوچک مطالبی می‌گوید که به تعبیر امام سجاده(ع) موجب گرفتاری سایر اعضا می‌شود. می‌فرماید هر روز صبح، زبان انسان خطاب به سایر اعضا می‌گوید: چگونه هستید؟ چگونه صبح کردید؟ بقیه اعضا پاسخ می‌دهند به خیر و خوبی به شرط اینکه تو ما را به حال خود رها کنی و دست از سر ما برداری و برای ما مزاحمت و درد سر ایجاد نکنی. آنها زبان را به خداوند قسم می‌دهند که کاری نکن که باعث گرفتاری ما شوی، ما را به مشقت و زحمت بیندازی. آنها خطاب به زبان همچنین می‌گویند که ما به خاطر تو پاداش و ثواب می‌بینیم و به خاطر تو کیفر می‌شویم.^۲

حال این گفتگو چیزی نیست که آن را بشنویم با گوش حسی، اما یک حقیقتی است، این انتظاری است که سایر اعضا از زبان دارند، زبان که این اندازه مهم است، می‌تواند به ضمیمه یک امر دیگر مهمترین عبادت‌ها را سامان دهند و ساده‌ترینش، اینکه سکوت کند، یعنی در جایی که باید سکوت کند، این عضو را رها و یله قرار ندهد و دیگر هم حسن خلق، اینکه انسان با دیگران حسن خلق داشته باشد و با آنها به نیکویی برخورد کند، چه دلیلی دارد در مواجهه با دیگران با حالت قبض و با حالت ترش‌رویی برخورد کنیم. این حالتی که از حسن خلق به مخاطب منتقل می‌شود این خودش در او نیز اثر گذار است. قرار نیست که همه ناراحتی‌ها و غصه‌ها را به دیگران منتقل کنیم. اینکه می‌فرمایند مؤمن حزنش در قلبش است و شادیش در چهره‌اش است، واقعاً یک بخش مهمی یا اصلاً همه آن برای این است که مراعات دیگران شود و باعث اندوه دیگران نشود این قدر این مسئله از دید خداوند تبارک و تعالی اهمیت دارد.

خداوند انشاء الله به ما توفیق دهد که هم خلقمان را حسن کنیم و هم زبانمان را کنترل کنیم.

^۱ نهج الفصاحه، ص ۲۴۱، ح ۴۶۲.

^۲ بحار، ج ۶۸، ص ۳۰۲.

«والحمد لله رب العالمين»